

و نمی‌خواست او را از دست بدهد، در پی اجرای نقشه‌ای بود که رقیب را از میان بردارد. به همین جهت موضوع را با من و ناصر در میان گذاشت و گفت برای این کار احتیاج به من دارد. سرور افزود: ابتدا طلعت را تهدید کردیم ولی چون از میدان به در نرفت و حرف‌های ما را شوخی تلقی کرد، طبق یک نقشه او را آتش زدیم و پری برای این‌که دستگیر نشود به شیراز رفت. با توجه به اظهارات سرور و پری، ماموران از همسایه‌ها و نزدیکان مقتول و همچنین شوهر وی نیز در مورد روابط زن و شوهر و روز حادثه بازجویی کردند. در این زمینه مادر طلعت نوعروس ۲۰ ساله ادعا کرد که دامادش در طرح و اجرای به آتش کشیدن طلعت نقش موثری داشته و با همکاری معشوقه‌هایش همسر خود را کشته است. با توجه به مدارک و شواهد امر ناصر نیز بازداشت شد و تحقیقات و بازجویی از وی و دو معشوقه‌اش به‌طور سری و جداگانه صورت گرفت. در مراحل بعدی نیز سه متهم را روبه‌رو کردند و برای تکمیل پرونده

مجدداً از اقوام ناصر و طلعت و همچنین همسایه‌ها نظرخواهی به عمل آمد. سرانجام پس از تکمیل پرونده، ناصر، پری و سرور به دادسرای تهران اعزام و بازداشت شدند. درگیرودار بازجویی از متهمان و آگاهان، طلعت که در بیمارستان بستری شده بود، پس از شش روز مبارزه با مرگ در اثر جراحات ناشی از سوختگی درگذشت. پرونده سه متهم پس از طی مراحل قانونی به شعبه دوم دادگاه عالی جنایی مرکز ارجاع شد. قرار بود دیروز از ساعت ۹ محاکمه این سه نفر آغاز شود ولی به علت کثرت پرونده به روز شنبه ۱۳ اسفند موکول شد. پرونده این جنایت بی‌شبهت به پرونده گلباجی نیست، زیرا در پرونده گلباجی متهمان یک همسر و دو معشوقه بودند. در این پرونده نیز یک شوهر و دو معشوقه متهم هستند. احتمال قریب به یقین این پرونده علاقه‌مند و تماشاگر زیادی خواهد داشت. پیش‌بینی می‌شود محاکمه این سه تن نیز در دادگاه عالی جنایی مرکز (تالار بزرگ) برگزار شود.

خاطره جنایی

تشریح

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۳

چهارشنبه ۹ اسفند ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۵۴

عشق شیطانی

رازکشایی از پرونده قتل مردی که قربانی توطئه و خیانت همسرش شده بود، خاطره‌ای است که این هفته آن را از زبان بازپرس جنایی روایت کرده‌ایم

به همه چیز اعتراف کرد.

زن جوان روبه‌رویم نشست و با صورتی پر از اشک شروع به اعتراف کرد و گفت: ۱۲ سال قبل در حالی که ۱۶ ساله بودم با احمد که فامیل دور ما بود، ازدواج کردم و حاصل این ازدواج یک دختر ۹ ساله به نام تیناست.

در چهار سال گذشته با همسرم دچار اختلاف شدیم و زندگی سختی داشتیم. او مرا درک نمی‌کرد و به من بی‌محلی می‌کرد. وضع مالی خوبی داشتیم اما هیچ مهر و محبتی از او نمی‌دیدم. دو سال قبل حین خرید با پسر جوانی به نام نوید آشنا و متوجه شدم او به من علاقه دارد. کم‌کم ارتباط مخفیانه ما شکل گرفت و من دل‌باخته او شدم. بعد از مدتی همسرم به موضوع شک کرد و با من دعوا کرد. او گفت می‌دانم ارتباط پنهانی داری اما به خاطر زندگی و دخترمان به آن پایان بده اما من نمی‌خواستم؛ چرا که نوید پسر خوبی بود و من را درک می‌کرد.

تمام آن اتفاقاتی که برای همسرم رخ داد، کار نوید و دوستانش بود تا همسرم را به صورت طبیعی از سر راه بردارند که موفق نبود. من هم برای این‌که همسرم شک نکند یک خط دیگر خریدم و شماره‌اش را به نوید دادم. عصرها که همسرم می‌آمد آن خط را خاموش و گوشی را مخفی می‌کردم و وقتی می‌رفت دوباره روشن می‌کردم. زن جوان ادامه داد: نوید چند باری که خط خاموش بود، به خط اصلی‌ام پیام داده بود که همین باعث شد رازمان لو برود و ماموران بفهمند بای مرد دیگری در میان است. از سمیه خواستم نحوه و روز قتل را توضیح دهد که اشک‌هایش بیشتر شد و گفت: نوید اصرار داشت احمد را از سر راه مان بردارد. برای همین تصمیم گرفت او را بکشد. از من خواست در خانه را با کم تا به همراه دوستانش نیمه شب بیایند و در خواب کار احمد را بکسره کنند. ساعت یک شب بود که پیام داد ما جلوی درآماده هستیم. در را برایش باز کردم. چهار نفر داخل آمدند و بالای سر احمد رفتند و در خواب او را با ضربات چاقو کشتند. بعد هم جسدش را از خانه بیرون بردند و خارج از شهرها کردند. من عصر فردا طبق نقشه با برادرش تماس گرفتم و گم شدنش را اطلاع دادم. آقای بازپرس من غرق در پسر جوان بودم و با یک اشتباه زندگی چندین نفر را خراب کردم. نوید بعد از قتل تماس گرفت و وعده می‌داد کسی نمی‌فهمد و بعد از یک سال ازدواج می‌کنیم اما سراب بود.

با اعترافات سمیه سریع دستور دادم نوید و دوستانش بازداشت شوند که ساعتی بعد پسر جوان و چهار دوست او دستگیر و صبح روز بعد برای بازجویی و تحقیقات به شعبه آورده شدند.

تحقیقات را از پسر جوان شروع کردم که مدعی شد آقای قاضی وقتی با سمیه دوست شدم، فکر نمی‌کردم شوهر داشته باشد، بعد از مدتی متوجه این موضوع شدم و فهمیدم او به من دروغ گفته اما در این مدت من دلبسته او شده بودم و مثل جادوگر من را افسون عشقش کرده بود. او ادعا کرد احمد سدره عشق من است و باید از سر راه برداشته شود و آن قدر در گوش من خواند که تصمیم به قتل او گرفتم. سپس با دوستانم موضوع را مطرح کردم که آنها گفتند کمکت می‌کنیم اما شوهر سمیه را نمی‌کشیم، روز جنایت همگی بالای سرش رفتیم و او را کشتیم.

با اعترافات متهمان، پرونده این قتل هم تکمیل و به دادگاه ارسال شد تا تاوان جنایتی را که انجام دادند، بدهند.

سال‌ها قبل، بعد از یک روز کاری سنگین به خانه رسیده بودم. گفتم یک ساعتی بخوابم. ساعت ۶ عصر زنگ کشیک قتل به صدا درآمد. پشت خط، افسر کلانتری بود. سلام آقای بازپرس، جسد مرد جوانی را در جاده‌ای در جنوب شهر پیدا کردیم که احتمالاً به قتل رسیده است، چه دستور می‌دهید؟ گفتم الان خودم به صحنه می‌آیم. یک ساعت بعد در تاریکی هوا به محل کشف جسد در بیابان‌های شهر رسیدم. ماموران پلیس آگاهی و پزشکی قانونی در محل بودند و تاریکی شب را نور چراغ‌های خودروهای پلیس روشن کرده بود.

حدود ۵۰ متر دورتر از اتوبان جسد مردی جوان افتاده بود.

بررسی پزشکی قانونی نشان می‌داد بیش از ۱۸ ساعت از مرگ مرد جوان می‌گذرد و جسد از جای دیگری به اینجا منتقل و رها شده است.

لباس‌های مرد جوان را گشتند اما هیچ برگی هویتی همراهش نبود. بعد از دو ساعت بررسی صحنه جرم، دستور دادم جسد به پزشکی قانونی منتقل شود و کارآگاهان اداره قتل تحقیقات خود را آغاز کنند. یک هفته‌ای از کشف جسد می‌گذشت که مرد میان‌سالی وارد شعبه شد و گریه‌کنان گفت جسد متعلق به برادرش احمد است که در پزشکی قانونی شناسایی شده است.

او را آرام کردم و خواستم توضیح دهد. نفس عمیقی کشید و گفت: هفته قبل به همراه همسرم به شمال سفر کردم. هنوز چند ساعتی از رسیدن مان نگذشته بود که همسر احمد تماس گرفت و گفت او گم شده و به خانه نیامده است. دلم طاقت نیاورد و سریع به تهران برگشتم. به هرجا که فکرش را بکنید، سرزدیم اما اثری از برادرم نبود. تا این‌که ساعتی قبل از پزشکی قانونی تماس گرفته و خواستند عکس اجساد بی‌هویت را ببینم. در میان اجساد توانستم برادرم را شناسایی کنم. مسئول آنجا گفت که برادرم به قتل رسیده و از من خواست به دادسرا بیایم.

آقای بازپرس دو سال قبل از ویلای برادرم سرقت شد و حتی کابل‌های برقش را هم کنده بودند. یک نفر خودروی پژوی او را آتش زده بود. یک بار برادرم گفت که به او حمله شده که ما گفتیم مگر مسئول هستی که

بخواهند ترورت کنند و با شوخی آن موضوع را فراموش کردیم. با ثبت اظهارات او به ماموران پلیس آگاهی دستور دادم خیلی زود ردیابی‌های تخصصی را انجام دهند.

یک ماه از وقوع قتل می‌گذشت و گاهی برادر مقتول به شعبه سر می‌زد تا ببیند قاتلان برادرش شناسایی شده‌اند یا خیر که به او می‌گفتم صبور باشد و اجازه دهد ما تخصصی کار را پیگیری و قاتل را شناسایی کنیم.

اواخر دی‌ماه بود که افسر پرونده آمد و گفت سرنخ‌هایی از قتل کشف کرده و احتمالاً پای همسر مقتول در میان است و درخواست کرد حکم بازداشت او را صادر کنم، چون می‌دانستم قتل با بازداشت سمیه همسر مقتول کشف می‌شود، سریع دستور بازداشتش را صادر کردم.

دو روز بعد افسر پرونده با زنی جوان وارد شعبه شد و گفت آقای بازپرس، سمیه